

دلالت منصب وکالت از معصوم بروثاقت^۱

سیدمحمدجواد شبیری زنجانی^۲

چکیده

یکی از عناوینی که در توصیف برخی از راویان به کار رفته، وکیل بودن از سوی ائمه علیهم السلام است. در مباحث رجالی دلالت چنین وکالتی بر وثاقت راوی ارزیابی شده است. برخی مانند آقای خویی این دلالت را به دلیل امکان توکیل شخص فاسق در امور مالی انکار می کنند؛ ولی با توجه به مجموع مطالب موجود در منابع اصیل، به نظر می رسد که وکالت در زمان ائمه متاخر علیهم السلام - به خلاف عناوینی مثل خادم - از معنای لغوی خارج و تبدیل به یک اصطلاح تشکیلاتی شده است. وکالت در واقع منصبی است که دارای شئون مهمی از جمله جانشینی معصوم، وساطت بین مردم و معصوم و لازم الاطاعه بودن را داشته اند و انجام معجزات توسط آنها بسیار عادی بوده است؛ با توجه به این

۱. تاریخ دریافت: ۹۹/۱۲/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۹/۱۲/۲۷

۲. مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم، ایران.

s.j.shobeiry@gmail.com

این مقاله به همت آقای داود عابدی از مباحث استاد سیدمحمدجواد شبیری در مرکز فقهی امام محمدباقر علیه السلام استخراج و به تأیید رسیده است.

نکات وکالت از سوی ائمه علیهم السلام بسیار بالاتر از توثیق بوده است و حتی اگر چنین شئونی را نیز برای وکلا قائل نباشیم و آن را محدود به امور مالی کنیم، نیز دلالت بر توثیق راوی خواهد داشت.

واژگان کلیدی: وکالت، وکیل، باب، ناحیه، وثاقت.

مقدمه

یکی از اوصافی که در ترجمه برخی از روایات به کار رفته وکیل بودن راوی از سوی معصوم است. این تعبیر از زمان امام صادق علیه السلام آغاز و تا زمان غیبت ادامه دارد. پرسش مهم آنکه آیا این عنوان و جایگاه دلالتی بر وثاقت شخص دارد یا نه؟^۱ به تناسب این موضوع، این پرسش درباره افرادی که برخی از امورات ائمه علیهم السلام را انجام می دادند - مثل خادم و دربان - نیز مطرح شده است.^۲

جریان وکالت از زمان امام جواد علیه السلام به صورت یک نظام و تشکیلات، پایه ریزی شده بود و ائمه علیهم السلام از این تشکیلات بهره های مختلفی می بردند. نجاشی در ترجمه محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی روایتی^۳ نقل می کند که به شناخت شبکه و نظام وکالت در آن زمان کمک می کند. در این روایت آمده است که سه وکیل از سوی امام در همدان وجود داشته است که عبارتند از: قاسم بن محمد، بسطام بن علی و عزیز بن زهیر. این وکلا خود زیر نظر وکیلی به نام حسن بن هارون بن عمران فعالیت داشته اند و در واقع ابن عمران رئیس آنها بوده است؛ همان گونه که قبل از او نیز پدرش ریاست آنها را بر عهده داشته و از او دستور می رسیده است. این عبارت به روشنی مشخص می کند که معصومان علیهم السلام یک نظام و تشکیلاتی داشته اند و به صورت شبکه ای فعالیت می کرده اند و تعدد وکلا و رده بندی آنها نیز برای مواقعی بوده است که یکی از وکلا گرفتار می شده است.

رجال
پوششها

سال ۱۳۹۹ شماره ۳

۱. البته باید توجه داشت که این نکته تا قبل از امام جواد علیه السلام که وکلای حضرات کاملاً شناخته شده و از ثقات و اجلا بوده اند - مثل عبدالله بن جندب که درباره او گفته شده «ثقة ثقة، لا يعدل به أحد من جلالته و دینه و ورعه» (نجاشی، رجال النجاشی، ص ۲۱۵) و معلی بن خنیس که در عین تضعیف نجاشی، جلالتش از مصادر دیگر قابل اثبات است - ثمره ای ندارد.

۲. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۷۶.

۳. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۴۴.

در بین واژگان دال بر وکالت، تعبیر «ناحیه» و «ثقه»، مضاف به امام و بیشتر حکومتی هستند؛ مثلاً در حکومت‌ها برای تقسیم‌بندی‌های کشوری از واژه «ناحیه» استفاده می‌کرده‌اند و در نظام وکالت از این واژه برای تقسیم‌بندی‌های مربوط به خودشان استفاده کرده‌اند؛ نتیجه اینکه اکثر این تعابیر ارتجاعاً مجعول خود ائمه علیهم‌السلام نبوده‌اند؛ بلکه برای اینکه این نظام بتواند سرّی بودن خودش را حفظ کند از همان واژگان متعارف استفاده شده است؛ البته با فحوص در موارد به‌کارگیری واژگان در این نظام، روشن می‌شود که با وجود معنای مشترک بین این تعابیر، از برخی از این واژگان در این نظام استفاده نشده است. به عنوان مثال تعابیر «مولی»، «قهرمان»^۱ و «وکیل» در لغت معانی شبیه به هم دارند؛ ولی در این نظام «قهرمان» با «وکیل» تفاوت داشته و در همان معنای نوکر و خدمتکار به‌کاررفته است؛ درحالی‌که وکیل به معنای واسطه بین امام و مردم است.

در نظام وکالت ائمه علیهم‌السلام اکثر تعابیر به کار رفته، معنای اصطلاحی حکومتی دارد و ائمه علیهم‌السلام از این معنا در نظام خاص خودشان استفاده کرده‌اند.

منابع اصلی این بحث عبارتند از: غیبت طوسی، کمال الدین - باب توقیعات، وکلاء و مَنْ رأی القائم - و موارد متفرقه در کتب رجال طوسی، رجال نجاشی و رجال کشی. باید توجه داشت که مناقب ابن شهر آشوب، با وجود اینکه در ترجمه هر امام اطلاعات زیادی از جهت عناوین منتسب به آن امام مثل باب، ثقات، اصحاب، وکلا و ... را بیان کرده است؛^۲ ولی به دلیل عدم دقت لازم در به‌کارگیری عناوین، در اخذ عناوینی مثل وکیل، ثقات و باب اعتبار ندارد.^۳

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۹۶.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۲۵.

۳. برای نمونه به مواردی از ابهامات و اشتباهات مناقب اشاره می‌کنیم:

الف. ابن شهر آشوب باب امام صادق علیه‌السلام را محمد بن سنان ذکر کرده است (ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۲۸۰)؛

اما پرسش این است که مراد از محمد بن سنان چه کسی است؟ آیا مراد ایشان برادر عبدالله بن سنان است؟

ب. باب امام کاظم علیه‌السلام را مفضل بن عمر جعفی معرفی کرده است (همان، ص ۳۲۵)؛ درحالی‌که مفضل بن عمر

جعفی بیشتر با امام صادق علیه‌السلام ارتباط داشته و شاهدش نیز این است که تاریخ اهل البیت که ابواب ائمه علیهم‌السلام را ذکر

کرده، باب امام جعفر صادق علیه‌السلام را مفضل بن عمر ذکر کرده است. (ابن ابی الثلج، تاریخ اهل البیت، ص ۱۴۸)

ج. باب امام رضا علیه‌السلام را محمد بن راشد ذکر کرده است (ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۶۸) و مشخص

نیست که وی چه کسی است؟

د. باب امام جواد علیه‌السلام را عثمان بن سعید سَمَنان، باب امام هادی علیه‌السلام را محمد بن عثمان و باب امام عسکری علیه‌السلام را

تعابیر وکالت

در منابع معتبر تعابیر مختلفی برای بیان وکالت به کار رفته است که در ادامه به بیان آنها خواهیم پرداخت:

۱. وکیل: شایع ترین واژه برای وکالت تعبیر «وکیل» است که در معنای لغوی - و غیر حکومتی - به معنای کارگزار و مباشر عمل است و در قضیه فدک نیز برای کارگزاران حضرت فاطمه علیها السلام به کار رفته است^۱؛ لذا «وکیل» در معنای لغوی خود با تعابیر «مولی» - بنا بر یکی از معانی آن -، «قهرمان» و «خادم» مترادف است.

در نظام تشکیلاتی ائمه علیهم السلام تعبیر «وکیل»^۲ مهمترین تعبیری است که برای وکلای ایشان به کار برده شده است.^۳ از مطالب موجود در منابع به دست می آید که وکیل گاهی وکیل اصلی و گاهی وکیل فرعی است که محتمل است مراد از وکیل به طور مطلق وکیل اصلی باشد. مؤید این مطلب نیز عبارت ابوغالب زراری است که می گوید صاحب در کوفه ابوجعفر زجوزجی بود و به من گفت یک نامه بنویس. من هم رقعهای برای دعا نوشتم، سپس این رقعہ را با ابوجعفر زجوزجی نزد محمد بن علی بردیم. سپس درباره او می گوید: «وکان فی

حسین بن روح معرفی کرده است و هم چنین عثمان بن سعیدی را که باب امام جواد علیه السلام دانسته و در ترجمه امام عسکری علیه السلام جزء ثقات ذکر کرده است (همان، صص ۳۶۸، ۳۸۰، ۴۰۲ و ۴۲۳)؛ در حالی که به نظر ما مسلم است که عثمان بن سعید، باب و وکیل امام هادی و امام عسکری و امام زمان علیهم السلام بوده است (طوسی، کتاب الغیبه، ص ۳۵۳).

نتیجه آنکه تعابیر این شهر آشوب در بیان باب، ثقات و وکلا به دلیل خلط عناوین، قابل اعتماد نیست و تنها راه مورد اعتماد، اخذ از نصوص اصلی شیعه است.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۴۳.

۲. یکی از نکاتی که آقای خویی می فرمایند این است که ممکن است مراد از وکیل در کتب رجال، معنایی غیر از معنای اصطلاحی باشد؛ یعنی معنایی مثل وکلای دادگستری امروزی مراد باشد که همان وکیل در مرافعات و دعاوی است. (خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۲۷) این گفته بسیار مایه تعجب است؛ زیرا اولاً وکیل به معنای امروزی آن اصلاً وجود نداشته و آنچه وجود داشته، وکیل به معنای کارگزار بوده است. همان گونه که در خصوص کارگزاران حضرت زهرا علیها السلام تعبیر وکلا به کار رفته است (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۴۳) و ثانیاً روشن است که وکیل به معنای خدمتکاری است که از طرف یک نفر عهده دار کاری می شود و بعدها نیز وکیل یک اصطلاح خاص برای وکیل امام شده است.

۳. البته برای وکلای امام صادق علیه السلام معمولاً تعبیر «قوام» به کار رفته است که در عنوان دوم ذکر می شود.

ذلك الواسطة بيننا وبين الحسين بن روح رضي الله عنه و هو إذ ذاك الوكيل فدفعتها إليه»^۱ که نشان می‌دهد این اتفاق در زمان وکالت حسین بن روح رخ داده است و مراد از «الوكيل» وکیل مطلق است و نه وکیل وکیل.

۲. قوام: ظاهراً تعبیر اولیه‌ای که برای وکالت - در زمان امام صادق علیه السلام - به کار برده شده است و بعداً هم ادامه یافته است، تعبیر «قوام» است. درباره‌ی معلی بن خنیس آمده است «کان من قوام ابي عبدالله»^۲ و خود حضرت نیز درباره‌ی او تعبیر «قیمی فی مالی»^۳ را به کار برده است. هم‌چنین در بیان علت وقف آمده است: «مات أبو إبراهيم علیه السلام و لیس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير و كان ذلك سبب وقفهم». قوام جمع قائم است و قائم به معنای «من يقوم بالأمر» و عهده‌دار کار است. در واقع این تعبیر - در این زمان - هنوز به عنوان یک تعبیر رسمی مرسوم نشده بود و به همان معنای لغوی استعمال می‌شد؛ ولی در زمان امام کاظم علیه السلام و بعد از آن، رسمی‌ترین تعبیر، تعبیر وکیل است که شواهد زیادی دارد.

۳. من يتولى الأمر: تعبیر «من يتولى الأمر» یا «من يتولى للإمام الأمر» به معنای شخصی است که تولى امر را بر عهده دارد. طوسی در بیان اخبار مختصان به هر امام از تعبیر «يتولى له الأمر» استفاده نموده و در ادامه وکلای ائمه علیهم السلام را نام می‌برد^۴ که نشان از استفاده‌ی تعبیر «يتولى الأمر» در معنای وکالت دارد.

۴. سفیر: مراد از «سفیر» در تعابیر، نائب خاص است و به شخص امام نیز اختصاص ندارد؛ همان‌طور که درباره‌ی نائب خاص حسین بن نوح تعبیر شده است.^۵ اساساً چون وکالت یک نظام بوده است، یک نفر وکیل اصلی وجود داشته است - که تعبیر سفیر مطلق را درباره‌ی وی به کار برده‌اند و تنها شامل نواب اربعه و به معنای رئیس وکلا است^۶ - و این وکلا نیز برای خود، جانشینان و نمایندگان داشته‌اند و این نماینده‌ها نیز هر کدام بر چند

۱. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۳۰۵.

۲. همان، ص ۳۴۷.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۴۵.

۵. همان، ص ۳۰۳.

۶. همان، ص ۳۴۵.

وکیل ریاست داشتند تا به انتها می‌رسیده است. در غیر سفیر مطلق - که مراد نواب اربعه هستند - سفیر را مضاف به وکیل بالاتر می‌کنند؛ مانند سفیر حسین بن روح که مراد جانشین اوست.^۱

در واقع در زمان ائمه علیهم‌السلام تعبیر سفیر از معنای اولی خود یعنی پیام‌رسان، به معنای قائم مقام منتقل شده است. این اصطلاح - بر خلاف معنای معاون که می‌تواند متعدد باشد - منحصر در یک نفر بوده است و آنچه از تعبیر سفیر استفاده می‌شود قائم مقام و جانشین بودن است. در نقل ابو غالب زراری آمده است که ابوالقاسم حسین بن روح، در ایام حبس و استتارش شلمغانی را به عنوان سفیر و وکیل خود تعیین کرده بود:

أبي غالب الزراري قال: قدمت من الكوفة وأنا شاب إحدى قدماتي ومعني رجل من إخواننا قد ذهب على أبي عبد الله اسمه وذلك في أيام الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رحمه الله واستاره ونصبه أبا جعفر محمد بن علي المعروف بالشلمغاني وكان مستقيماً لم يظهر منه ما ظهر [منه] من الكفر والإلحاد وكان الناس يقصدونه و يلقونه لأنه كان صاحب الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح سفيراً بينهم وبينه في حوائجهم ومهماتهم فقال لي صاحبي هل لك أن تلقى أبا جعفر وتحدث به عهداً فإنه المنصوب اليوم لهذه الطائفة...^۲

در این نقل تعبیر «سفیر» و تعبیر «المنصوب اليوم لهذه الطائفة» در کنار هم آمده است که جایگاه آن را روشن می‌کند.

۵. صاحب: این تعبیر گاهی به صورت مطلق یا به صورت «صاحب الإمام»^۳ به کار رفته است - که مراد صاحب اصلی؛ یعنی همان وکیل اصلی است - و گاهی مقید به قید خاصی است - مثل «الصاحب بالكوفة»^۴ که مراد شخصی است که در کوفه این خصوصیت را دارا باشد - که مراد وکیل درجه دوم است.

نمونه‌ای از صاحب مضاف در ادامه عبارت ابو غالب زراری - که در بحث سفیر گذشت - به این صورت آمده است: زجوزجی به سراغ شلمغانی رفت و شلمغانی واسطه بین زجوزجی

۱. همان، ص ۳۰۳.

۲. همان.

۳. همان، صص ۳۸۵ و ۳۹۸.

۴. همان، ص ۳۰۵.

و حسین بن روح بود: «کان صاحب الشیخ ابی القاسم الحسین بن روح سفیراً بینهم و بینہ»^۱. یعنی وکیل اصلی، حسین بن روح و وکیل درجه دوم، شلمغانی و وکیل درجه سوم زجوزجی بوده است که در شهرها وکالت می کرده است.^۲

تعبیر شلمغانی از خودش به عنوان «صاحب الرجل»^۳؛ تعبیر از حسین بن روح به «صاحب الإمام»^۴ و ادعای «صاحب الإمام» بودن توسط محمد بن نصیر^۵ نمونه‌هایی از کاربرد تعبیر صاحب در معنای وکالت است.

۶. یتولّی له: این تعبیر درباره زکریا بن آدم آمده است^۶ و از نکات دیگر روشن می‌شود که زکریا بن آدم وکیل بوده است^۷ و ظاهراً مراد از تعبیر «ممن تولّاهم» این است که وکیل بوده و چون وکیل چند امام بوده این تعبیر به کار رفته است.

۷. ثقة در تعابیری مانند «من ثقاتنا» و «ثقتی»: تعبیر دیگری که به معنای وکالت است، تعبیر «ثقتی» و «ثقة الامام» است. دلیل این استظهار، روایتی است دال بر اینکه «ثقتی» از عناوین مجعول و از مناصب است. روایت در واقع نامه‌ای است که حضرت درباره ابراهیم بن عبده برای عبد الله بن حمدویه بیهقی نوشته است. در این نامه حضرت در این روایت درخواست می‌کنند که اموال آن مناطق را به ابراهیم بدهند و سپس می‌فرماید: «و جعلته ثقتی و أمینی»^۸؛ پس ثقة بودن از مناصب قابل جعل است و ظاهراً «ثقتی» به همان مفهوم وکیل و مورد اعتماد است؛ بنابر این استفاده از این روایات در اثبات حجیت خبر واحد محل اشکال است.

برای اتقان بحث به مواردی در روایات که مؤید اراده معنای وکالت از تعبیر «ثقة» هستند اشاره می‌شود:

مؤید اول تعبیر «الثقة الأمين ثقة الماضي و ثقتی» درباره ابوعمر و عثمان بن سعید است.

۱. همان، ص ۳۰۳.

۲. همان، ص ۳۰۵.

۳. همان، ص ۳۰۷.

۴. همان، ص ۳۸۵.

۵. همان، ص ۳۹۸.

۶. همان، ص ۳۴۸.

۷. همان.

۸. کشی، رجال الکشی، ص ۵۰۹.

حضرت هادی علیه السلام در پاسخ به پرسش احمد بن اسحاق سعد قمی که پرسیده بود: «فقول من تقبل و أمر من نمثل؟» می فرمایند: «هذا أبو عمرو الثقة الأمين ما قاله لكم فعني يقوله و ما أداه إليكم فعني يؤديه». نیز امام عسکری علیه السلام درباره وکیل خود می فرمایند: «أبو عمرو الثقة الأمين ثقة الماضي و ثقتي في المحيا و الممات فما قاله لكم فعني يقوله و ما أدى إليكم فعني يؤديه»^۱؛ یعنی هم ثقة ماضی است و هم ثقة من است.

مؤید دوم تعبیر «فإنك الوكيل و الثقة» درباره عثمان بن سعید است. در روایتی عده ای از اهل یمن مالی را خدمت امام عسکری علیه السلام آوردند و حضرت به عثمان بن سعید می فرماید: «امض يا عثمان فإنك الوكيل و الثقة المأمون على مال الله و اقبض من هؤلاء النفر اليميني ما حملوه من المال»^۲.

بعید نیست بسیاری از مواردی که تعبیر «ثقة» با «ال» به کار رفته به حذف مضاف باشد، یعنی «ثقة الامام»، به خلاف مواردی که بدون «ال» است مانند: «أ فيونس بن عبد الرحمن ثقة أخذ عنه معالم ديني»^۳.

مؤید سوم تعبیر «ثقتي» درباره محمد بن عثمان نائب دوم است. در تویح اسحاق بن یعقوب وارد شده است: «و أما محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه و عن أبيه من قبل فإنه ثقتي و كتابه كتابي»^۴.

مؤید چهارم تعبیر «ثقاتنا» برای محمد بن جعفر عربی، وکیل امام است. مالی به دست صالح بن ابی صالح می رسد و او نمی داند با این مال چه کند؟ نامه ای می نویسد و از تکلیف خود می پرسد. در پاسخ به او گفته می شود که مال را به محمد بن جعفر عربی - از مشایخ کلینی که معمولاً از وی با تعبیر محمد بن ابی عبدالله یاد می کند - پرداخت کن که «فإنه من ثقاتنا»^۵. ممکن است گفته شود مراد از ثقة همان معنای معروف و لغوی است. در پاسخ باید گفت

۱. طوسی، کتاب الغيبة، ص ۳۵۴.

۲. همان، ص ۳۵۶.

۳. کشی، رجال الكشي، ص ۴۹۰.

۴. طوسی، کتاب الغيبة، ص ۲۹۱.

۵. دو نفر از مشایخ کلینی، محمد بن جعفر هستند: یکی محمد بن جعفر رزاز و دیگری محمد بن جعفر عربی اسدی محمد بن ابی عبدالله است. کلینی که در این امور دقت دارد، برای اینکه این دو نفر را از یکدیگر تمییز دهد، از دومی به محمد بن ابی عبدالله و از اولی به محمد بن جعفر تعبیر می کند.

آیا به صرف ثقه بودن شخصی باید سهم امام را به او داد؟ آیا ملازمه‌ای بین این دو وجود دارد؟ اگر صرف وثاقت کفایت می‌کرد چرا با وجود وثاقت خود صالح بن ابی صالح به او گفته می‌شود که پول را به محمد بن جعفر پرداخت کن؟ روشن است که صرف وثاقت برای پرداخت مال کفایت نمی‌کند و باید نکته‌ای فراتر از آن وجود داشته باشد و از خارج می‌دانیم که محمد بن جعفر عربی وکیل بوده است^۱؛ لذا تعبیر «فإنه من ثقاتنا» یعنی ما به وی اعتماد می‌کنیم.

مؤید پنجم تفسیر «ثقاتنا» به «نُفَاوِضُهُمْ سَرَّانًا وَ نَحْمَلُهُمْ إِيَّاهُ» است. درباره احمد بن هلال کرخی روایت معروفی وجود دارد که در آن آمده است: «فإنه لا عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما یؤدیه عنا ثقاتنا، قد عرفوا بأننا نفاوضهم سَرَّانًا»^۲؛ در انتهای این عبارت حضرت می‌فرماید مگر اینها نمی‌دانند که ما با «ثقاتنا» سَرَّان را در میان می‌گذاریم^۳ و این همان مفهومی است که ما برای وکالت تشخیص می‌دهیم؛ یعنی اینها اشخاصی هستند که اسرار را حمل می‌کردند نه اینکه روایت‌های عادی را حمل کنند و این همان لحنی است که مفهوم وکیل را دربردارد؛ یعنی اشخاصی که امام در رساندن مطالب مردم به امام - که بیشتر آنها در حقوق است - به آنها اعتماد کرده است.

نکته اینکه این مطالب در خصوص احمد بن هلال کرخی طرح شده این است که وکلای امام مطالبی را در تضعیف احمد بن هلال از امام نقل می‌کردند و مردم این گفته‌ها را از وکلا قبول نمی‌کردند! و حضرت در مقابل این رفتار توقیعی صادر فرمودند که اینها ثقات ما هستند اگر شما قول اینها را قبول نکنید پس قول چه کسی را می‌پذیرید؟

مؤید ششم تعبیر «وکیلنا و ثقتنا» درباره دهقان است. کشی^۴ ضمن گزارش توقیع امام

۱. طوسی، رجال الطوسی، ص ۴۳۹.

۲. کشی، رجال الکشی، ص ۵۳۶.

۳. ممکن است «و نُحْمَلُهُ إِيَّاهُ الْيَهُم» مُصَحَّف عبارت «و نُحْمَلُهُمْ إِيَّاهُ الْيَهُم» باشد. این احتمال مطابق نقل وسائل الشیعه (ج ۲۷، ص ۱۵۰) است که هر چند احتمال تصحیح اجتهادی نیز وجود دارد؛ ولی به احتمال قوی شیخ حر این را از نسخه‌ای که در اختیار داشته، اخذ کرده است. در این صورت معنای عبارت به این صورت خواهد بود: اینها نمی‌دانند که ما سَرَّان را با این «ثقاتنا» در میان می‌گذاریم و حمل می‌کنیم بر این «ثقاتنا» آن سَرَّان به سوی «موالینا» که یعنی ما سَرَّان را در اختیار این «ثقاتنا» قرار می‌دهیم و «ثقاتنا» این سَرَّان را از ناحیه ما به مردم منتقل می‌کنند و آنها واسطه و حامل اسرار به شیعه هستند.

۴. کشی، رجال الکشی، ص ۵۷۹.

عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل^۱ می نویسد: «فإذا وردت بغداد فاقراه على الدهقان وکیلنا و ثقنتا و الذی یقبض من موالینا».

حال با توجه به مجموع قرائنی که ذکر شد، روشن می شود که تعبیر «ثقاتنا» به همان معنای وکیل است. سیدنا الوالد نیز در بحث «ثقاتنا» این مطلب را طرح کردند و می فرمودند که «ثقة» گاهی به معنای مورد اعتماد - به همان معنایی که معمول مردم افرادی را مورد اعتماد می دانند - است و گاهی به معنای ثقة امام - به معنای کسی که امام او را مورد اعتماد می داند - است. تفاوت میان شخصی که امام او را مورد اعتماد بداند - در حالی که امام عالم به سرائر و خفیات است - با ثقات معمولی که به وسیله حسن ظاهر و امثال اینها وثاقتشان احراز می شود و از باطن آنها خبر نداریم، کاملاً روشن است.

نتیجه این مباحث این است که تعبیر «ثقتنا» - مخصوصاً با توجه به استفاده انحصاری آن در دایره وکالت - مفهومی کاملاً خاص بوده است و کاربردش در مقام وکالت شخصی مورد اعتماد امام و برای منصبی خاص بوده است.

با بررسی موارد کاربرد تعبیر «ثقة» روشن می شود که این، یک اصطلاح حکومتی بوده است و حکام، افراد مؤتمن و مورد اعتمادی داشته اند که از خصیصین بوده اند و با این افراد در امور مختلف مشورت کرده و مأموریت های ویژه ای را بر عهده آنها می گذاشته اند و از آنها به «ثقة» تعبیر می کرده اند و این مسلم است که صاحب سر افراد را «ثقة» می گفته اند. بر این ادعا شواهدی وجود دارد که ذیلاً اشاره می شود:

یکم: درباره خروج نفس زکیه آمده است: «و شاور عیسی بن زید و کان من ثقاته و کان علی شُرطه فشاوره فی البعثة الی وجوه قومه».^۲ عیسی بن زید، رئیس پلیس محمد بن عبدالله است که با او درباره نحوه بیعت از امام صادق علیه السلام مشورت شده و از او به «من ثقاته» تعبیر شده است. دوم: شاهد قوی تر تعبیری است که در اتفاقات نزدیک به وفات امام عسکری علیه السلام بیان شده است. در این زمان عبیدالله بن خاقان - وزیر خلیفه عباسی - و گروهی از خصیصین خلیفه بین دار الخلافه و منزل حضرت رفت و آمد می کردند تا مسئله غیبت را پوشش دهند: «فبادر

۱. آقای خوئی این متن را در ترجمه ابراهیم بن عبده ذکر کرده است. (خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۳۱)

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۲.

إلى دار الخلافة ثم رجع مستعجلاً و معه خمسة من خدم أمير المؤمنين [خليفة عباسی] كلهم من ثقاته و خاصته فيهم نحرير فأمرهم بلزوم دار الحسن و تعرف خبره و حاله» و در ادامه و بعد از وفات حضرت و آوردن جنازه حضرت ندا داده شد که: «قال هذا الحسن بن علی بن محمد بن الرضا مات حتف أنفه علی فراشه حضره من حضره من خدم أمير المؤمنين و ثقاته فلان و فلان و من القضاة فلان و فلان و من المتطبين فلان و فلان»^۱. در بین این افراد، افرادی به عنوان ثقات و گروه ویژه وجود داشته‌اند که جایگاهشان از بسیاری از مقامات بالاتر بوده است؛ لذا همان‌طور که قاضی و طبیب - که ارتباط زیادی با خلیفه داشته‌اند - در این اتفاق حضور داشته‌اند؛ ثقات نیز به عنوان یک صنف خاصی از خدم خلیفه و به عنوان یک رده حکومتی بر قضات هم مقدم بوده‌اند.

سوم: شاهد دیگر تعبیری است که هارون الرشید درباره وزیرش یحیی بن خالد به کار برده است: «هذا یحیی بن خالد هو ثقتی و وزیری و صاحب امری»^۲. اینکه خلیفه درباره وزیرش می‌گوید او مورد اعتماد، وزیر، صاحب امر و عهده‌دار امور من است، نشان‌گر یک نوع تعبیرات حکومتی است و به این صورت نیست که هر کس خلیفه به او اعتماد داشته باشد، دارای جایگاه مشورتی و مأموریت‌های ویژه باشد.

چهارم: در عبارت یحیی بن خالد به مشاورانش آمده است: «ثم قال يوماً لبعض ثقاته تعرفون لی رجلاً من آل ابی طالب لیس بوسع الحال يعرفنی ما أحتاج إلیه»^۳. در این مشاوره سخن از جذب یکی آل ابی طالب برای جاسوسی از موسی بن جعفر عليه السلام است. روشن است که در یک مسئله سری، طرف مشورت و اعتماد، یک ثقه عادی نخواهد بود. در واقع ثقه از آن جهت یک امر حکومتی است که مردم عموماً سر و کاری با امور سری و پیچیده ندارند و کارهای درازمدت و هدف‌دار، کار سیاسی است.

لازم به ذکر است که ثقه مضاف یک اصطلاح حکومتی است؛ ولی گاهی ثقه مطلق نیز می‌تواند به همین معنای حکومتی به کار رود؛ مثلاً درباره عثمان بن سعید و فرزندش محمد

۱. همان، ص ۵۰۵.

۲. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۵.

۳. همان، ص ۲۷.

بن عثمان حضرت می‌فرماید: «العمری و ابنه ثقتان فما أديا إليك فعنی يؤدیان و ما قالاً فعنی یقولان فاسمع لهما و أطعهما فإنهما الثقتان المأمونان»^۱. به قرینه مقدم کردن لزوم اطاعت از این دو نفر و تعلیل به «فانهما الثقتان المأمونان» روشن می‌شود که دلیل لزوم اطاعت، ثقة مأمون است؛ درحالی‌که اگر مراد توثیق عادی در حد راست‌گویی و تعمد بر کذب نداشتن باشد نکته‌ای بالاتر از لزوم سماع نداشت.

ثقة مطلق که به معنای وکالت است را می‌توان در کتاب رجال کشی و غیبت طوسی^۲ یافت که امام تعدادی را مانند ابراهیم بن محمد همدانی^۳، احمد بن اسحاق و احمد بن حمزه^۴ به عنوان ثقات معرفی فرموده است، درحالی‌که همگی جزء وکلا بوده‌اند.

۸. اقوام ثقات: این تعبیر در کلمات طوسی دیده می‌شود و مخصوص وکالت در مرتبه دوم است. طوسی بعد از بیان مقدماتی وارد بحث نحوه ارتباط امام زمان علیه السلام با مردم شده و می‌فرماید: «و قد کان فی زمان السفراء المحمودین أقوام ثقات ترد علیهم التوقعات من قبل المنصوبین للسفارة من الأصل منهم أبو الحسین محمد بن جعفر الأسدی رحمه الله»^۵. مراد از «الأصل» امام زمان علیه السلام و مراد از «المنصوبین للسفارة» سفراء خاص هستند و مراد از اقوامی که از سوی سفرای خاص بر آنها توقعات وارد می‌شود، وکلای درجه دوم است که واسطه بین وکیل اصلی و مردم بوده و معمولاً در شهرهای دیگر ساکن بوده‌اند؛ بنابر این مراد از «اقوام ثقات» توثیق اصطلاحی افرادی که توقعات را مشاهده کرده و یا به امام نامه می‌نوشته‌اند نیست؛ بلکه این عبارت در مقام بیان وکالت وکلای درجه دوم در کنار سفرای اصلی است؛ یعنی افرادی مانند ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی^۶ - که وکیل^۷ بوده است - و احمد بن اسحاق، ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزه بن یسع^۸.

۱. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۴۳.

۲. کشی، رجال کشی، ص ۵۵۷؛ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۴۱۷.

۳. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۴۴.

۴. عناوین احمد بن اسحاق و احمد بن حمزه: طوسی، کتاب الغیبة، ص ۴۱۷.

۵. همان.

۶. همان، ص ۴۳۹.

۷. همان، ص ۴۱۴.

۸. همان، ص ۴۱۴.

با این بیان روشن می‌شود که این عبارت دال بر توثیق افرادی که توقیع برایشان صادر شده - مثل اسحاق بن یعقوب که توقیع معروف «اما الحوادث الواقعة» به او نوشته شده است - نیست؛^۱ زیرا اولاً مراد از ثقات جایگاه وکالت است و ثانیاً مراد افرادی هستند که مرتب برای آنها توقیع صادر می‌شده است، نه کسانی که یک توقیع و آن هم در پاسخ سؤالشان صادر شده است؛ در نتیجه از این عبارت به دست می‌آید که برخی از وکلا مستمراً برایشان توقیع می‌آمده است که نمونه‌اش نقلی است که طوسی^۲ درباره قاسم بن علا - وکیل حضرت در آذربایجان^۳ - دارد که به خاطر اینکه دو ماه برای او توقیع نیامده بود ناراحت بود.

۹. باب: تعبیر «باب» برای وکالت به معنای وکیل خاص به کار برده شده است.^۴ این تعبیر در زمان حضور ائمه علیهم‌السلام وجود نداشته و عمدتاً در زمان غیبت ایجاد شده است^۵ و در واقع منشأ طرح آن غلات بوده‌اند و بعداً به دیگر کلمات سرایت کرده و در معنای صحیح وکالت به کار گرفته شده است؛ لذا این‌گونه نبوده است که هر کدام از ائمه علیهم‌السلام برای خود بابی داشته باشند.

در برخی از کتب مانند تاریخ اهل بیت علیهم‌السلام - به دلیل ارتباط مفهومی با کتب غلاتی مانند حسین بن حمدان خصیعی - برای پیامبر و ائمه علیهم‌السلام باب‌هایی معرفی شده است؛ ولی همان‌طور که ابن شهر آشوب در بیان باب، ثقات و وکلا - به دلیل خلط عناوین - قابل اعتماد نبود؛ تاریخ اهل بیت علیهم‌السلام نیز در بیان این باب‌ها قابل اعتماد نیست.

۱. حائری، أساس الحكومة الإسلامية، ص ۲۲۶.

۲. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۳۱۰.

۳. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۲.

۴. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۴۰۸.

۵. اگر هم تعبیر باب قبل از غیبت به کار رفته باشد، تنها در رابطه با ائمه اخیر؛ یعنی امام عسکری و حضرت حجت علیه‌السلام وجود دارد. همان‌طور که در متن اشاره شد مناقب ابن شهر آشوب درباره هر امامی، باب او را معرفی می‌کند (ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۰۶ و ج ۴، صص ۲۸، ۷۷، ۱۷۶، ۲۱۱، ۲۸۰، ۳۶۸، ۳۸۰)؛ ولی به تعبیرهای این کتاب نمی‌توان به عنوان تعبیری که برخاسته از ارتکاز شیعی عصر ائمه علیهم‌السلام است، نگاه کرد؛ بلکه به نظر می‌رسد همان تعابیر غلات است که در مناقب منعکس شده است؛ مضافاً به اینکه مناقب ابن شهر آشوب در این موارد قابل اعتماد نیست و مسامحات تعبیری در این‌گونه مطالب فراوان دارد و به‌طور کلی کلمات او در مباحث رجالی اعتبار ندارد.

۶. ابن ابی الثلج، تاریخ أهل البيت، ص ۱۴۷.

اصلي ترين كتاب در تعيين باب براي ائمه عليهم السلام «الهداية الكبرى»^۱ نوشته حسين بن حمدان خصيبي از سران نميريه است که به هدف پالایش افکار غلات نوشته شده و در صدد تصحيح افکار آنها است؛ در نتيجه افکاري که در اين کتاب به عنوان معتقدات نميريه و محمد بن نصير مطرح شده است، دقيقاً افکار اماميه است و افکار انحرافي در آن کمتر به چشم مي خورد. در عين حال در فصلي با عنوان ابواب^۲ تلاش شده است تا براي مخالفت هاي محمد بن نصير - مدعي بابيت حضرت^۳ - با عثمان بن سعيد و محمد بن عثمان راه جمعي پيدا کند؛ لذا عثمان بن سعيد و محمد بن عثمان را وکیل دانسته و کارهاي وکالتي را به آنها نسبت داده است^۴ و محمد بن نصير را باب^۵ دانسته است. فرق اين دو تعبير در نزد غلات اين است که وکیل، شخصي است که عهده دار امور مالي و امور عادي امام است و به اصطلاح نماينده در امور ظاهري است؛ ولي باب نماينده در امور باطني و اسرار امام است و علم باطن به وسيله باب به اشخاص منتقل مي شود. لذا براي ايجاد تفاوت بين دو تعبير، اين مسأله نادرست طرح شده است؛ درحالي که همان کسي که وکیل است، باب هم هست و وکلای اربعه همان ابواب اربعه و واسطه بين مردم و امام هستند؛ چنانکه در ب، واسطه بين اشخاص بيرون و افراد داخل است؛ يعني شبيه تعبير «أنا مدينة العلم و علي بابها فمن أراد المدينة فليأتها من بابها»^۶ و اگر شخصي مي خواهد به امام دسترسي پيدا کند و از فيوضات امام استفاده کند، بايد از اين طريق باشد.

۱۰. ناحيه: يکي از تعابير مهم در اين بحث تعبير «ناحیه» است. سازمان وکلا به صورت نظام مند فعاليت مي کرد و هر وکیل، منطقه ای را تحت سيطرة خود داشت که اصالتاً به اين منطقه بندي ها - به دليل مبهم ماندن نحوه ارتباطات در نظام وکالتي - ناحيه گفته مي شد؛ چنانچه در روايت آمده است که «سهام امام از غير ناحيه خودت را قبول نکن و آن را به وکیل همان ناحيه

۱. اين کتاب در سوريه چاپ شده و نسخه آن در ايران کم است.

۲. اين باب بسيار مفصل است که در نسخه چاپي الهداية الكبرى موجود نيست؛ ولي در نسخه خطي که والد - ظاهراً از کتابخانه آيت الله مرعشي - در دست داشتند، مشاهده کردم.

۳. طوسي، کتاب الغيبة، ص ۳۹۸.

۴. خصيبي، الهداية الكبرى، صص ۳۴۲، ۳۶۷ و ۳۷۰.

۵. همان، ص ۳۲۳.

۶. صدوق، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۳۳.

ارجاع بده»^۱ و در روایات برای بیان منطقه‌بندی وکالت از همین تعبیر بسیار استفاده شده است.^۲ البته گاهی مجازاً به رئیس ناحیه، نیز ناحیه گفته شده است^۳ و حتی گاهی از امام زمان علیه السلام نیز به ناحیه تعبیر شده است؛ مثل تعابیر «صاحب الناحیه»^۴، «وکیل الناحیه»^۵ و «خرج من الناحیه»^۶ که البته ممکن است در این مورد، مراد نظام وکالت باشد به معنای آنچه از نظام وکالت خارج شد. نواحی به طوری مورد اعتماد شیعیان بوده‌اند که حتی در اختلاف بر سر امام نیز ناحیه محکّم بوده است!^۷

۱۱. خاصه و اختصاص: طوسی قبل از ذکر سفراء اربعه می‌فرماید: «نذکر من کان یختص بکل إمام و یتولّى له الأمر»^۸ و نجاشی درباره احمد بن اسحاق می‌نویسد: «کان وافد القمیین و روی عن أبی جعفر الثانی و أبی الحسن علیهما السلام و کان خاصة أبی محمد علیه السلام»^۹ و یا فضل بن شاذان درباره عبدالعزیز بن مهتدی تعبیر «کان وکیل الرضا و خاصته»^{۱۰} را به کار برده است. به نظر می‌رسد تعبیر «خاصه» و «اختصاص» به معنای ثقة، مورد اعتماد و صاحب سِرّ امام است که همان مفهوم وکیل است.

جدای از تعبیر «خاصه الامام» که ظهور در معنای وکالت دارد، تعبیر «خاصاً بالامام» نیز در منابع وجود دارد - مثل تعبیر «کان خصیصنا بسیدنا أبی محمد العسکری علیه السلام»^{۱۱} که برای احمد بن ابراهیم ندیم به کار رفته است - که با تعبیر «خاصه الامام» متفاوت است و به معنای معرفت داشتن اختصاصی به امام است و استفاده معنای وکالت از آن روشن نیست.

۱. کشی، رجال الکشي، ص ۵۱۴.
۲. با الفاظ مختلفی تعبیر شده است: النواحی، الناحیه، ناحیه، ناحیتک...
۳. طوسی، کتاب الغیبه، ص ۳۰۴.
۴. کشی، رجال الکشي، ص ۵۳۴.
۵. نجاشی، رجال النجاشي، ص ۳۴۴.
۶. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۲.
۷. طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۸۵.
۸. همان، ص ۳۴۵.
۹. نجاشی، رجال النجاشي، ص ۹۱.
۱۰. کشی، رجال الکشي، ص ۴۸۳.
۱۱. نجاشی، رجال النجاشي، ص ۹۳.

۱۲. نائب: مانند تعبیر «النواب المنصوبین»^۱ که حضرت برای معرفی نواب خود جهت تحویل دادن اموال به کار برده‌اند. وحدت معنای نائب و وکیل روشن است.
۱۳. «المنصوب للطائفة» و «الطریق»: تعبیر «المنصوب ... لهذه الطائفة»^۲ درباره شلمغانی و تعبیر «الطریق» درباره محمد بن عثمان عمری بیان شده است.^۳

تعبیری با شبهه دلالت بر وکالت

در منابع گاه تعبیری به کار رفته‌اند که ممکن است بر وکالت دلالت کنند. این تعبیر ذیلاً بیان و بررسی می‌شود.

۱. مولی امام: تعبیر «مولی» و «موالی امام» در معرفی افراد به کار رفته است و به معنای خادم امام است. یکی از افرادی که نامش در روایات زیاد آمده مُعْتَب است و با تعبیر «مولی ابی عبدالله (علیه السلام)»^۴ معرفی شده و به معنای دربان و خدمتکار امام است. طبق روایات امام صادق (علیه السلام) ده نفر مولی و خدمتکار^۵ داشته است که یکی از آنها مسئول رفع نیازهای حضرت در زمان حبس^۶ بوده است. با توجه به این توضیح روشن می‌شود که این عنوان ربطی به مسئله وکالت ندارد؛ زیرا در خصوص خرید از بازار و این گونه امور نیازی به اطلاع از اسرار نیست. مؤید این نکته وجود خادمان خائن - که امام صادق (علیه السلام) به خائن بودن آنها تصریح کرده و همگان را از آنها بر حذر داشته است^۷ - و عامی - در منزل حضرت عسکری (علیه السلام) که شناختی از حضرت نداشته و حضرت را به علوی صالح توصیف می‌کند^۸ - در بین خادمان امامان (علیهم السلام) است.
- در عین حال مواردی وجود دارد که به نظر می‌رسد تعبیر «مولی» به معنای وکیل به کار رفته است. مثلاً ایوب بن ناب، وکیل حضرت در نیشابور بود که مورد بی توجهی فضل بن

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۹.
۲. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۳۰۳.
۳. همان، ص ۲۹۴.
۴. همو، رجال الطوسی، صص ۳۱۲ و ۳۴۲.
۵. کشی، رجال الکشی، ص ۲۵۱.
۶. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۴.
۷. کشی، رجال الکشی، ص ۲۵۰.
۸. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۱۵.

شاذان قرار گرفت و او این مسئله را به وسیله نامه با حضرت در میان گذاشت. حضرت در اعتراض به این کار نوشت: «الفضل بن شاذان! ما له و لموالی یؤذیهم و یکذبهم!»^۱. مورد دیگر در تعبیر معروف «لا عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما یؤدیة عنا ثقاتنا»^۲ است. با وجود اینکه محتمل است مراد از «موالینا» شیعیان باشد، احتمال اینکه مراد وکلا باشد نیز وجود دارد؛ زیرا ثقات، وکلای خاص و ویژه، و موالی، وکلای فرعی و درجه دوم بوده‌اند و مورد این روایت عدم توجه نمایندگان حضرت به نامه عزل احمد بن هلال است، به این صورت که حضرت برای ابلاغ این مطلب نامه‌ای به نمایندگان خود نوشتند که ظاهراً نمایندگان در توقیعاتی که در رابطه با احمد بن هلال رسیده تشکیک کرده بودند و مورد عتاب حضرت قرار گرفتند که نمایندگان ما حق ندارند این نامه را تکذیب کنند!

۲. قهرمان: این تعبیر نیز به معنای خدمتکار و مولی است و نه وکیل. در روایات شواهدی دال بر مترادف معنای «قهرمان» و «مولی» وجود دارد. در روایتی آمده است: «قال أبو الحسن الثالث علیه السلام لبعض قهارمته استکثروا لنا من الباذنجان...»^۳ و در ادامه، روایت دیگری با همین مضمون با سندی دیگر آمده است که به جای تعبیر «بعض قهارمته» تعبیر «بعض موالیه»^۴ به کار رفته است. در روایت دیگری آمده است: «... عن حفص بن البختری استقرض قهرمان لأبی عبدالله من رجلٍ طعاماً لأبی عبدالله»^۵ که حضرت او را فرستاد تا طعامی را برای ایشان قرض کند. در روایتی دیگر آمده است: «... ثم قال کن فی الدار فلما أصبحت أمر قهرمانه أن یعطینی ثلاثة دنانیر فأخذتها»^۶. همچنین در روایتی دیگر در کافی آمده است: «... وكان للديراني قهرمان یقوم بأمره...»^۷.

با توجه به این قرائن - اگرچه در برخی از کتب لغت، «قهرمان» به معنای «کالخان» و

۱. کشی، رجال الکشی، ص ۵۴۳.

۲. همان، ص ۵۳۶.

۳. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳۷۳.

۴. همان.

۵. همان، ج ۵، ص ۱۵۸.

۶. همان، ج ۱، ص ۵۱۳.

۷. همان، ج ۵، ص ۵۵۷.

الوكيل و الحافظ لما تحت يده و القائم بأمر الرجل»^۱ معنا شده است؛ ولی - به نظر می‌رسد که این تعبیر بیش از معنای مولی نداشته باشد و اگر پولی نیز در اختیار او قرار می‌گیرد برای کارهای منزل است و برای امور سرّی پول در اختیار او قرار نگرفته است.

جایگاه، شئون و وظایف وکیل

پس از آشنایی با تعابیر مختلف وکالت، پرسش اساسی در استفاده و ثاقت از این جایگاه این است که این منصب برای انجام چه اموری بوده است؟ مشکل اصلی در حل این مسئله و استفاده از اطلاعات موجود در این بحث، این است که اساسی‌ترین اصل در این نظام، رازداری و مخفی‌کاری است؛ لذا معمول تعابیر مطرح شده در این نظام - مانند تعابیری که درباره رسیدن مال یا نامه به صورت «ورد من الناحیه»^۲، «خرج الی شخص»^۳، «خرج بخطه»^۴ و «ورد الجواب»^۵ بیان شده است که روشن نیست که ورود و خروج این اموال یا پاسخ نامه به چه صورت انجام شده است - مبهم و به صیغه مجهول است. با توجه به این نکته دقیقاً روشن نیست که افراد در این نظام چه وظایفی را بر عهده داشته‌اند. در ادامه به موارد مختلفی از ابهامات و مخفی‌کاری‌های موجود در این نظام پرداخته می‌شود:

- شخصی گوید می‌خواستم بروم تا امام زمان را ملاقات کنم. زنی را دیدم و به من گفت امروز نمی‌توانی امام را ملاقات کنی. برو و شب برگرد که دری باز است و وارد شو! در این قضیه معلوم نیست که این زن چه کسی بوده و چگونه وارد این جریانات شده است.

- در برخی از روایات آمده است که عده‌ای از طالبین مدینه در زمان امام عسکری علیه السلام حقوق ماهیانه برایشان می‌رسید؛ ولی وقتی حضرت از دنیا رفت، برخی از آنها به امامت امام زمان علیه السلام قائل نشدند و بعد از آن حقوقشان قطع شد! در این قضیه نیز اینکه به چه صورت حقوق به

حجرت
پوششها

سال سوم، شماره ۳، سال ۱۳۹۹

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۹۶؛ ابن اثیر، النهاية، ج ۴، ص ۱۲۹.

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۵.

۳. اربلی، كشف الغمة، ج ۲، ص ۴۲۴؛ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۸۵؛ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۷.

۴. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳.

۵. همان، ص ۵۰۹.

۶. همان، ج ۲، ص ۴۸۷.

۷. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۱۹.

دست این اشخاص می‌رسیده جای پرسش و ابهام دارد!
- در قضیه فاسم بن علا - وکیل حضرت در آذربایجان - رسولی را با عنوان «فیج العراق» (پیک عراق) توصیف می‌کنند که کشکولی در دست داشت^۱ که اصلاً روشن نیست این شخص و واسطه‌هایی مثل او چه کسانی بوده‌اند.

اساساً افراد زیادی در نظام وکالت وجود داشته‌اند که ویژگی‌های آنها مشخص نیست و این امر به دلیل پیچیده بودن این نظام بوده است. این پیچیدگی به حدی بوده است که برخی از وکلا یکدیگر را نمی‌شناختند. روایتی نقل شده که در آن به تعدادی از افرادی که معجزات امام زمان علیه السلام را دیده‌اند «فی عدد من انتهى إلیه ممن وقف علی معجزات صاحب الزمان علیه السلام»^۲ پرداخته است که در این روایت علاوه بر نام برخی از وکلا، از کسانی نام برده که آنها را وکیل ندانسته است؛ ولی از بعضی از قرائن - که اکنون فرصت ذکرشان نیست - استفاده می‌شود که بعضی از اینها نیز وکیل بوده‌اند! و لذا این احتمال نیز وجود دارد که وکلا - به غیر از وکلای اصلی که شأنشان اقتضا دارد تمام وکلا را بشناسند - یکدیگر و شبکه‌های دیگر را نشناسند.

قبل از ورود به کارآیی نظام وکالت، ممکن است دو نکته را از ادله به دست آوریم:

اولاً ممکن است - به عنوان یک کار سیاسی و مبارزاتی - یکی از اهداف تشکیل نظام وکالت، تشکّل دادن به شیعیان باشد. نمونه‌هایی از این نکته در روایات وجود دارد، مانند رفتار مفصل با دو نفر شیعه که بر سر مال مشاجره داشتند که او مبلغ چهارصد دینار به آنها داد تا اختلاف آنها حل شود و سپس گفت این پول از سوی من نیست؛ بلکه امام صادق علیه السلام این پول را به من داده است و فرموده هر وقت شیعیان با یکدیگر بحثشان شد، این پول را به آنها بده تا مشکلشان حل شود^۳ و یا نکته‌ای که در مقبوله عمر بن حنظله وجود دارد که حضرت می‌فرماید چرا شما به نزد حکام جور می‌روید و یک نفر از خودتان را حکم قرار نمی‌دهید.^۴ البته به دلیل خفای زیاد در فعالیت‌های ائمه علیهم السلام روشن نیست حضرات دقیقاً چه مقدار کارهای سیاسی - مبارزاتی انجام می‌داده‌اند.

۱. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۳۱۹.
۲. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۲.
۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۰۹.
۴. همان، ج ۷، ص ۴۱۲.

ثانیاً احتمال اجرای چند برنامه در عرض هم توسط ائمه علیهم السلام نیز وجود دارد؛ به این صورت که علاوه بر گماشتن افرادی برای ارتباط با مردم در امور مالی و غیره، عده‌ای را به عنوان فقیه و عده‌ای را به عنوان متکلم تعیین می‌کردند؛ همان‌طور که مطالبه حضرت از ابان بن تغلب برای فتوا دادن^۱ یا مناظره با اهل مدینه^۲ و از بکیر^۳ و برخی دیگر برای بحث‌های کلامی و راهنمایی^۴ در این جهت است؛ لذا ممکن است حضرات در کنار تشکیلات اصلی امامت، چند نظام دیگر را نیز به صورت تودرتو ایجاد کرده باشند که قرائنی نیز بر آن وجود دارد. در ادامه تا حدی که از ادله به دست می‌آید به وظایف شبکه وکالت خواهیم پرداخت.

۱. واسطه میان امام و مردم

مهمترین شأن برای تمامی وکلا، واسطه بودن بین امام و مردم در برخی امور مهم است که در ادامه به این امور اشاره می‌شود:

واسطه در امور مالی: یکی از وظایف مهم و اصلی وکلا رساندن اموالی مثل موقوفات و خمس به امام بوده است. این نکته بدان حد واضح و دارای اهمیت است که کلینی بحث خمس و انفال را به عنوان آخرین باب در بحث امامت - و نه ذیل بحث زکات - ذکر کرده و روایات وکلا^۵ را نیز در همین باب آورده است. نکته این باب‌بندی نیز این است که بسیاری از اشخاصی که از مسائل خمس پرسش کرده‌اند - مثل علی بن مهزیار، ابراهیم بن محمد همدانی، علی بن حسین بن عبدربه و ... از وکلا بوده‌اند و دلیلش هم این بوده است که آنها وظیفه جمع‌آوری خمس را داشته‌اند و بالطبع به این مسائل مبتلا بوده‌اند.

وکلا در این وظیفه از یک سو اموال را به امام منتقل می‌کردند و از سوی دیگر نیز مأمور می‌شدند که برخی از اموال^۶ و یا اشیاء متبرک مثل کفن^۷ را به برخی از افراد برسانند و یا برخی

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۰؛ طوسی، الفهرست، ص ۱۷.

۲. حلی، رجال العلامة، ص ۲۱.

۳. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۱.

۵. همان، ص ۵۳۸.

۶. راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۳۰.

۷. صدوق، کمال الدین، ج ۲، صص ۵۰۴ و ۵۰۵.

از اموال را در مصارف خود خرج کنند.

واسطه در رساندن رقعها و توقیعات: وظیفه دیگر وکلا وساطت در ردّ و بدل شدن نامه بین امام و مردم بوده است. این نامه‌ها دوگونه بوده است:

یکم: رقعهای که مردم برای امام ارسال می‌کردند و حضرت پاسخ می‌داد. این رقعها عمدتاً شامل درخواست‌هایی مثل درخواست دعا و پرسش‌هایی از سوی مردم بوده است که وکلا به حضرت رسانده و بعد از پاسخ حضرت، دوباره آن را به صاحبش برمی‌گرداند^۱ مانند توقیع معروف اسحاق بن یعقوب و توقیع محمد بن صالح همدانی.^۲

دوم: توقیعات ابتدایی امام برای برخی از افراد که این توقیعات بدون درخواست مخاطب از سوی حضرت صادر می‌شده است؛ مانند توقیعات لعن «مَنْ سَمَانِي» و «كَلْبِ الْوَقَاتُونِ».^۳ باید دانست پاسخ‌گویی به پرسش‌های مردم به دو صورت انجام می‌شده است؛ در برخی از موارد به وسیله خود وکلا - در محدوده اجازه حضرت و بسته به در اختیار داشتن کلیات و تطبیق مسائل بر آنها - انجام می‌شده است و در بسیاری از موارد هم حضرت خود پاسخ پرسش‌ها را مرقوم می‌فرمودند. در پاسخ توقیعات دو نکته مهم وجود دارد، یکی نشانه‌ای که دلالت بر صدور از سوی امام داشته باشد و دیگری روش پاسخ‌دهی در آنها.

نکته اول: در پاسخ توقیعات، واسطه بین امام و دیگران یک دست خط مشخص و آشنا بوده است که آن خط را به عنوان خط امام می‌شناختند؛ لذا محمد بن عثمان می‌گوید: «خرج توقیع بخط أعرفه»^۴ و برخی مثل احمد بن اسحاق از حضرت درخواست کردند که خطی برایشان بنویسد تا آن را بشناسند^۵ و نوه احمد بن اسحاق در خصوص توقیعاتی که بر آنها وارد شده می‌گوید «مکتوب بخط یده عليه السلام الذي كان ترد به التوقيعات عليه»^۶؛ لذا واسطه بین امام و دیگران این خط آشنا بوده است.

۱. ر.ک: همان، ص ۴۸۲، باب ذکر التوقيعات الواردة عن القائم عليه السلام.

۲. همان، ص ۴۸۳.

۳. ر.ک: همان، ص ۴۸۲، باب ذکر التوقيعات الواردة عن القائم عليه السلام.

۴. همان، ص ۴۸۳.

۵. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۱۳.

۶. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۴.

نکته دوم: توقیعات غالباً تلگرافی و داری پیچیدگی خاصی بودند. در برخی از این توقیعات از حضرت به غریم^۱ - به معنای طلبکار و شخصی که به او مدیون هستیم - تعبیر شده و نامی از حضرت به میان نیامده است و در برخی از موارد از وکلا با تعابیر خاصی مثل «القزوینی» یا «الغائب العلیل»^۲ - که علی بن جعفر همینایی است - یاد شده است. نمونه‌ای از این ابهام در فهم پرسش‌های توقیع معروف «أما الحوادث الواقعة»^۳ نیز وجود دارد که اصلاً روشن نیست که پرسش‌ها چه بوده است؟ این احتمال وجود دارد که به خاطر شرایط خاصی که وجود داشته، امام دستور داده باشد که پرسش‌ها را محو کنند، به طوری که در برخی از موارد پرسش‌ها با دقت فراوان نیز قابل فهم نیست؛ مثل پاسخی که حضرت به یکی از پرسش‌های محذوف فرموده‌اند: «أما ما وصلتنا به فلا قبول عندنا إلا لما طاب و طهر و ثمن المغنیه حرام» که ارتباط این دو جمله کاملاً مبهم است، هر چند می‌توان حدس زد که این پاسخ در واقع یک نوع اخبار غیبی بوده به اینکه بعضی از مال‌های فرستاده شده، از ثمن مغنیه بوده است که حضرت قبول نکردند و همچنین تعبیر «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا» که روشن نیست پرسش در چه زمینه‌ای بوده و تا چه حدی می‌توان از این عبارت - مثلاً در اطلاق گیری - استفاده کرد و نتیجه این ابهام این می‌شود که اگر امثال این توقیعات با ادله دیگر تعارض کند، ممکن است توقیع مرجوح قرار داده شود و بگوییم ممکن است در توقیع مبهم قرینه خاصی وجود داشته باشد که مخصّص مورد بوده و در مقام تعارض خلاف ظاهر را اراده کنیم.

۲. مطاع بودن

شأن دوم وکلا، لازم الاطاعه بودن آنها بر مردم است. حضرت لزوم اطاعت از افراد را به «الثقة المأمون»^۴ بودن تعلیل کرده است که همان وکالت است. علاوه بر این تعلیل، در مواردی حضرت بالخصوص نیز امر به اطاعت از وکلا فرموده‌اند:

۱. همان، صص ۴۸۶، ۴۸۵، ۴۹۸؛ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۱۵؛ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۶۲؛ اربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۱۹.
۲. کشی، رجال الکشی، صص ۵۲۷ و ۵۵۷.
۳. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴.
۴. طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۴۳.

- درباره خیران آمده است: «اعمل فی ذلک برأیک فإن رأیک رأیی و من أطاعک فقد أطاعنی».^۱
 - در نامه حضرت به ابراهیم بن محمد آمده است: «کتبت إلی موالیّ بهمدان کتاباً أمرتهم بطاعتک و المصیر إلی أمرک و أن لا وکیل لی سواک».^۲
 - حضرت در انتصاب ابو علی بن راشد بعد از وفات علی بن حسین بن عبد ربه او را به عنوان وکیل معرفی کرده و مردم را به اطاعت او دعوت نموده است.^۳
 همان طور که ملاحظه می شود حضرت در احکام وکالتی حتی برای وکلای درجه دوم و فرعی مثل ابراهیم بن محمد، ابو علی بن راشد و خیران خادم، لزوم اطاعت از وکلا را نیز گوشزد می نموده اند که از آنها استفاده می شود که وکلا در واقع قائم مقام امام بوده اند و اطاعت از آنها اطاعت از امام و تشکیک در آنها شک در امام محسوب می شده است.

۳. اطلاع از اسرار امامت

ائمّه علیهم السلام وکلا را در جریان اسرار امامت و مطالبی که بسیاری از مردم تحمل فهمش را نداشتند، قرار می دادند که نشان می دهد اساس و حرف نخست در مؤلفه های وکالت، رازداری بوده است. این نکته به وضوح از پرسش و پاسخ نوبختی در خصوص وکالت حسین بن روح روشن می شود^۴ و نمونه واضح این مطلب توسط امام عسکری علیه السلام در قضیه ولادت امام زمان علیه السلام قابل مشاهده است که حضرت بعد از تولد امام زمان علیه السلام با وجود اینکه این اتفاق - جدای از سرّی بودن اصل مسئله امامت^۵ به طوری که حتی امام بعد بر امثال زراره^۶ نیز مخفی می ماند - بالخصوص به شدت سرّی و مخفی^۷ بوده است، به وکلای خود نامه نوشته و آنها را از این اتفاق مطلع می نماید.^۸

حاله پیشترها

دلالت منصب وکالت از مصوم اجر وفاق

۱. کشی، رجال الکشی، ص ۶۱۱.

۲. همان.

۳. طوسی، کتاب الغیبه، ص ۳۵۰.

۴. همان، ص ۳۹۱.

۵. کلینی، الکافی، ج ۲، باب الکتمان، صص ۲۲۳ و ۲۲۴، ح ۸ و ۱۰.

۶. کشی، رجال الکشی، ص ۱۵۴.

۷. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۴.

۸. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۴.

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا همان‌طور که ائمه علیهم‌السلام اسراری را در اختیار وکلا قرار می‌دادند، آنها نیز وظیفه اطلاع رسانی اوضاع به امام را داشته‌اند؟ در این رابطه قرائن روشنی وجود ندارد؛ البته ائمه علیهم‌السلام در برخی از موارد از وکلا پرسش‌هایی می‌کردند؛ ولی روشن نیست که هدف اصلی کسب اطلاعات باشد. در موردی حضرت از یکی از وکلا درباره خلیفه وقت -الواثق بالله-، شخصی به نام ابن زیات و جعفر -متوکل- پرسش‌هایی می‌کند. وکیل پاسخ می‌دهد که خلیفه در عافیت، جعفر در زندان و ابن زیات دارای اوضاع مرتبی است؛ حضرت می‌فرماید: خلیفه مُرد، جعفر خلیفه شد و ابن زیات کشته شد! که از این قضیه بر می‌آید که این‌گونه پرسش‌ها برای گرفتن اطلاعات نبوده است؛ بلکه استدلالی بر امامت بوده است.

۴. انجام معجزه

یکی دیگر از شؤونات وکلا انجام برخی معجزات به دست آنها بوده است. آنها این عمل را برای اثبات امامت امام انجام می‌دادند. این امر چنان مسلم و حائز اهمیت است که طوسی دلیل مطرح کردن روایات مربوط به وکلا را اجرای معجزات به دست آنها و دلالت این عمل بر صحت امامت موکّل عنه دانسته است.^۲

دلایل وثاقت وکلای ائمه با توجه به جایگاه خاص وکلا

بعد از بررسی عناوین دال بر وکالت و شئون وکلا، باید به این مسئله پرداخت که آیا این مقام اقتضای توثیق آنها را دارد یا خیر؟ به نظر می‌رسد از مجموع ادله -و حتی از برخی از آنها مستقلاً- استفاده می‌شود که وکالت مقامی بسیار بالاتر از وثاقت معمولی است؛ زیرا وکیل کسی است که علاوه بر وثاقت، دارای شرایط معنوی، روحی و خصوصیات دیگری بوده است که وثاقت یکی از مراتب نازل وکیل تلقی می‌شود که در ادامه به ادله آن پرداخته می‌شود:

۱. قائم مقام بودن وکلا: ادله و قرائنی وجود دارد که از مجموع آنها -جدای از مشکلات سندی و دلالتی هر روایت- استفاده می‌شود که وکیل قائم مقام و نماینده امام در بین مردم است.

۱. همان، ج ۱، ص ۴۹۸.

۲. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۴۱۴.

اولین قرینه تطبیق تعبیر قرآنی «قُرِّیَ ظَاهِرَةً» بر وکلا است. محمد بن صالح^۱ از جمله وکلای حضرت در نامه‌ای از اذیتش توسط خانواده به خاطر روایت «قُومَانَا وَ خُدَامَنَا شَرَارِ خَلْقِ اللَّهِ» به حضرت گله می‌کند و حضرت در پاسخ می‌فرماید «ما آن قرای باطنه هستیم که بارک الله فیها و شما آن قرای ظاهره هستید، که نمایش و جلوه امامت است».^۲ این روایت به روشنی دلالت می‌کند که وکیل ترجمان و جلوه امام در بین مردم بوده است.

قرینه دیگر آنکه حسن بن عبدالحمید درباره حاجز و شاء - یکی از وکلای مهم و جلیل القدر امام - شک می‌کند و اموال را برای خود حضرت در سامرا می‌برد؛ ولی حضرت او را امر می‌کند که اموال را برای حاجز ببرد و او را با این عبارت توبیخ می‌کند: «لیس فینا شک و لا فیمن یقوم مقامنا بأمرنا ردّ ما معک إلی حاجز بن یزید».^۳ در این عبارت حضرت، وکیل خود را به عنوان قائم مقام یعنی نماینده و جانشین خود معرفی می‌کند. در واقع حضرت همان‌گونه که در دفاع از وکلا و با عبارت «لا عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما یؤدیه عنا ثقاتنا» در صدد ایجاد حجیت تعبدی نبوده است؛ بلکه در صدد رفع وجدانی شک هستند؛ در این عبارت نیز می‌فرماید هم‌چنانکه در ما شکی نیست در کسانی هم که قائم مقام و به منزله ما هستند نیز نکته‌ای برای شک نیست؛ زیرا اینها جلوه امام هستند و اگر جلوه امام نقطه ضعفی داشته باشد، در واقع امام زیر سؤال می‌رود و همان ضعف برای امام نیز حساب خواهد آمد.

نکته دیگری که دلالت بر قائم مقام بودن وکلا دارد، تعابیر خاصی است که برای بیان این منصب در ادله ذکر شده است. تعابیری مانند: «صاحب الإمام»، «خاصة الإمام»، «باب الإمام»، «واسطه بین مردم و امام، طریق امام، «ثقة الامام» - به معنای مورد اعتماد امام - و دیگر تعابیری که همگی دلالت دارند که وکلا جلوه و آینه امام نما بوده و مردم امام را در آنها می‌دیدند. نتیجه آنکه با توجه به این قرائن و تعابیر، قائم مقام بودن وکلا برای انمه علیه السلام ثابت می‌شود و ارزشی بیش از توثیق برای این افراد خواهد داشت.

۱. از لحاظ سند نمی‌توان روایت را صحیح دانست؛ زیرا اثبات وثاقت محمد بن صالح همدانی، تنها به خاطر وکالتش است؛ لذا اثبات وثاقت او از خود این خبر مشکل است؛ ولی مجموع روایات دال بر جایگاه قائم مقامی برای وکلا است.

۲. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۱.

۲. لازم الاطاعه بودن وكلا: وكلا لازم الاطاعه بوده‌اند و ائمه عليهم السلام بر این نکته به تعبیری مثل «فاسمع له و اطع»^۱ درباره عمری، «من اطاعك فقد اطاعني»^۲ درباره خیران خادم، «کتبت إلى موالیّ بهمدان کتاباً أمرتهم بطاعتك و المصیر إلى أمرک»^۳ درباره ابراهیم بن محمد و تعبیر «قد أوجبت في طاعته طاعتي وفي عصيانه الخروج إلى عصياني»^۴ درباره علی بن راشد تصریح کرده‌اند.

۳. اطلاع وكلا از اسرار امامت: وكلا از اسرار امامت مطلع بوده‌اند که با توجه به خفقان شدید آن دوره روشن می‌شود که چه جایگاه عظیمی دارد؛ زیرا اسراری مانند خبر ولادت حضرت مهدی عليه السلام، حتی نام بردن از حضرت به نکته «فاذا وقع الاسم وقع الطلب»^۱ و تعبیر خاصی که در برخی از توقیعات درباره جایگاه امامت وجود دارد، مربوط به کل تشکیلات تشیع بوده است و اگر این افراد مورد اطمینان نباشند، کل تشیع به خطر خواهد افتاد.

۴. ادعای وکالت از سوی کذابین: افراد کلاشی که می‌خواستند برای سوء استفاده، ادعایی را مطرح کنند، در ابتدا ادعای وکالت می‌کردند و تدریجاً به ادعای حلول و دیگر ادعاها کشیده می‌شد. این موضوع نشان از آن دارد که وکالت در فرهنگ آن زمان، یک جایگاه عادی مثل خدمتکار در امور مالی نبوده است؛ زیرا مدعی با ادعای وکالت حضرت، ادعای جانشینی امام می‌کرد و توقع داشت مردم حرف او را به عنوان حرف امام و امر و نهی را امر و نهی امام بشمرند، وگرنه شخص با ادعای خدمتکاری حضرات نمی‌تواند مردم را گمراه کند و بگوید چون من خدمتکار امام هستم، باید هر حرفی را که می‌زنم گوش کنید! درحالی‌که طوسی در باب مدعیان دروغین وکالت^۷، هدف آنها را چنین بیان می‌کند که «فیدعون الضعفة بهذا القول إلى موالاتهم»^۸؛ یعنی انسان‌های ضعیف را به پیروی از خود دعوت می‌کردند که این دلالت

۱. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۴۳.

۲. کشی، رجال الکشی، ص ۶۱۱.

۳. همان، ص ۶۱۲.

۴. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۳۵۰.

۵. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۴.

۶. همان، ص ۳۳۰.

۷. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۴۱۵.

۸. همان، ص ۳۹۷.

دارد که وکلای راستین چنین جایگاهی داشته‌اند.

برخی از مدعیان دروغین حتی برای برخی از بزرگان نامه نوشته و آنها را به سوی خود فراخواندند، مثل حسین بن منصور حلاج که برای علی بن بابویه با عنوان «رسول الامام و وکیل» نامه فرستاد؛ ولی ابن بابویه نامه را پاره کرد^۱ و همچنین نامه‌ای به ابو سهل نوبختی معروف نوشت که نوبختی با توجه به جایگاه وکلا از او تقاضای معجزه‌ای^۲ کرد که او را بین مردم رسوا کرد و مضحکه قرار داد.^۳

پس از این ادعاها روشن می‌شود - همان‌طور که به طور طبیعی ادعاها در امور مهم شکل می‌گیرد- وکیل، شخص با ارج و قربی بوده و مقام واقعی وکالت مراتب بالایی داشته است. ۵. صدور معجزه از وکلا: صدور امور خارق العاده از وکلا همان‌گونه که دال بر مقام خود وکلا است، بیش از آن دلالت بر مقام امام می‌کرده است؛ زیرا وکلا خود را مستقل مطرح نمی‌کردند؛ بلکه خود را از سوی امام معرفی می‌کردند.^۴

۶. مقام وکالت نواب اربعه: غالباً در مقام بیان جایگاه نواب اربعه آنها را با عنوان وکالت‌شان^۵ معرفی می‌کنند و در معرفی برخی افراد آنها را منکر وکالت نواب اربعه^۶ دانسته‌اند. این نکته روشن است که وکلا در محدوده وکالت خود تفاوت داشته‌اند؛ به این صورت که برخی وکیل اصلی و برخی وکیل فرعی بوده‌اند؛ ولی همین که از وکلای اصلی با آن رتبه و ارج و قرب به وکیل تعبیر می‌کنند، نشان از جایگاه خاص وکالت دارد.

۷. برخورد بسیار شدید ائمه علیهم‌السلام با وکلای متخلف: یکی از نکاتی که جایگاه واقعی بحث

۱. همان، ص ۴۰۲.

۲. نوبختی با ذکر این مقدمه از او مطالبه یک معجزه می‌کند: «انی أسألك أمراً يسيراً يخف مثله عليك في جنب ما ظهر علي يدك من الدلائل والبراهين» او بعد از این مقدمه می‌گوید من پیرمرد هستم و ریش‌هایم سفید شده که من را از کنیزکانم دور کرده و مجبورم هر جمعه آن را خضاب کنم، شما کاری کن که محاسنم سیاه شود تا نیازی به خضاب نباشد. بعدها ابو سهل نوبختی این جریان و بلایی که سر این مدعی دروغین آورده بود را به عنوان مضحکه و طنز نقل می‌کرد.

۳. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۴۰۱.

۴. همان، ص ۴۰۱.

۵. همان، صص ۳۸۵، ۳۵۶.

۶. همان، ص ۳۱۵.

وکالت را روشن می‌کند، نحوه برخورد معصومین علیهم‌السلام با وکلای خاطی است که نمونه روشن آن در مسئله وقف خود را نشان می‌دهد و عمده تفاوت دو انحراف فطحیه و واقفیه در همین نکته است که انحراف در وقف، از وکلا شروع شد و دقیقاً اثرگذاری فراوان فتنه وقف، در به دام انداختن بسیاری از شیعیان و حساسیت بسیار زیاد ائمه علیهم‌السلام نسبت به مسئله وقف به این نکته بر می‌گردد. در مسئله وقف اشخاصی علم انحراف را بلند کرده بودند که همگی از وکلای امام بودند؛ یعنی همان اشخاصی که مردم حرف آنها را حرف امام و جایگاه آنها را مانند جایگاه امام می‌دانستند. به دلیل اهمیت این جایگاه، وقتی وکیلی منحرف می‌شود، از سوی امام بدترین لعن‌ها درباره‌اش بیان می‌شود به طوری که درباره احمد بن هلال چنان مسئله حساس می‌شود که حضرت در لعن و رسوایی او چهار توقيع صادر می‌فرمایند که «إحذروا الصّوفي المتصنّع!»^۱ و حتی در برخی از مواقع که مشکل با این تذکرات حل نمی‌شود حضرت دستور قتل صادر کرده و حتی گاهی کار به جایی می‌رسد که امام بر جریان ترور وکیل منحرف شده‌ای مانند فارس بن حاتم قزوینی نظارت می‌کند.^۲

راز برخورد شدید امام با این‌گونه انحرافات، در گمراه کردن با دست‌آویز قرار دادن این جایگاه رفیع است؛ لذا ادعای وکالت شخصی عادی و بدون سابقه وکالت، مثل حلاج، هیچ‌گاه به اندازه ادعای وکالت خاص شلمغانی - که قائم مقام وکیل اصلی بوده است و حتی گاهی به عنوان جانشین وکلای اربعه^۳ نیز مطرح بوده است - در گمراهی مردم اثر ندارد؛ لذا حسین بن روح برای رسوا کردن شلمغانی و آگاه نمودن شیعیان از درون زندان برای شیعیان نامه می‌نویسد.^۴

از مجموع این قرائن - و شاید تنها با یک یا دو مورد از این قرائن - اثبات می‌شود که تعبیر وکیل دلالتی بیش از وثاقت داشته و بر بزرگی و جلالت قدر وکیل دلالت می‌کند.

۱. کشی، رجال الکشی، ص ۵۳۵.

۲. همان، ص ۵۲۴.

۳. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۳۰۳.

۴. همان، ص ۴۱۰.

بررسی وثاقت وکلا بدون توجه به جایگاه خاص آنان

اگر نکاتی که درباره جایگاه وکالت بیان شد، پذیرفته نشود، باز می‌توان به این صورت بر وثاقت وکیل دلیل لاقمه کرد که مسلماً وکلا واسطه بین امام و مردم و نمایندگان امام در شهرهای مختلف بوده‌اند و شخص فاسق و کاذب نمی‌تواند نمایندگی امام را بر عهده داشته باشد.

البته باید توجه داشت که در این بیان، ممکن است بین وکالت و عدالت داشتن در حدی که شخص از تمامی گناهان پرهیز کند ملازمه نباشد؛ زیرا منافاتی ندارد که شخص غیبت کند و وکیل امام هم باشد؛ بلکه آن چیزی که مدعای ما است وثاقت در گفتار است، یعنی وکیل امام باید وثاقت قولی داشته باشد؛ چون کسی که نماینده امام است و مردم وی را در امور مالی معتبر می‌دانند، اگر وثاقت قولی نداشته باشد، نمی‌تواند مورد اعتماد مردم باشد و اینکه بگوییم این شخص در امور مالی راستگوست؛ ولی در امور غیر مالی دروغگو باشد بعید است؛ زیرا اگر شخص ملکه‌ای داشته باشد که در امور مالی دروغ نگوید، به طور طبیعی این ناشی از ملکه عدالت و صدق است که در سایر موارد نیز وجود دارد که از آن به حسن ظاهر قولی تعبیر می‌شود و مراد ظهور عدالت و راستگویی در شخص است؛ لذا اگر شخصی، مثلاً در حرفه خود-مثلاً آهنگری- دروغگو باشد، به وی اعتماد نمی‌شود؛ لذا تفکیک بین امور مالی و دیگر امور درست نیست و حداقل وثاقت قولی وکلا اثبات خواهد شد.

البته وثاقت به این اندازه، قدر متیقن از وثاقت است، وگرنه بعید نیست ادعا شود که وکالت با حسن ظاهر و عدالت مطلق نیز ملازمه دارد؛ به این بیان که وکیل امام باید عادل و دارای حسن ظاهر باشد؛ زیرا نماینده امام، وسیله شناخت امام و واسطه بین امام و مردم است و اینکه امام، غیر عادل را برای چنین موضوعی تعیین کرده باشد، باعث سلب اعتماد مردم خواهد شد.

ممکن است به این بیان اشکالاتی وارد شود از جمله:

اشکال اول (وجاهت در بین قوم، اصل اولی در وکالت؛ نه عدالت): ممکن است گفته شود که در بسیاری از اوقات، امام نماینده خود را بدون مقدمه انتخاب نمی‌کردند؛ بلکه حضرت اشخاص موجهی را که رئیس القوم و معروف در بین قوم بودند، به خاطر همان نفوذشان به عنوان نماینده انتخاب می‌کردند؛ لذا در این گونه انتخاب‌ها دلیل انتخاب، راست‌گویی و

عدالت شخص نبوده است؛ بلکه حتی ممکن است منتخب، فردی جاه طلب و یا اهل غیبت باشد؛ ولی امام او را به دلیل صاحب نفوذ بودن به عنوان جانشین خودش تعیین کرده باشد. در پاسخ باید گفت: اگر وکالت امری واضح بود و شخص معروف و رئیس قومی به عنوان وکیل تعیین می شد، این اشکال جا داشت که این شخص به خاطر ریاست و نفوذش وکیل شده باشد و لذا ممکن است عادل نباشد؛ درحالی که وکالت امری مخفی و سری بوده است به طوری که نصر بن قابوس بیست سال وکالت داشت و احدی از آن خبر نداشت.^۱ بلکه اگر امام فرد معروفی را به وکالت انتخاب می کردند، آن شخص باید این امر را مخفی بدارد تا جانش به خطر نیفتد و لذا شهرت در امر وکالت تأثیری ندارد.

اشکال دوم (نبود ملازمه بین وکالت مالی و عدالت): آقای خویی^۲ اشکالی اساسی بر این بحث دارند و آن این است که در وکلا، تنها امانت مالی معتبر است و به بیش از آن -مانند عدالت- نیازی نیست. در واقع در نظر ایشان همین اندازه که وکیل در امور مالی امین و صدوق باشد، کفایت می کند و ملازمه ای با صداقت در دیگر امور ندارد؛ زیرا به عنوان مثال تجار ممکن است برای حفظ حیثیت شغلی خود در مسائل تجاری و مالی خود هرگز دروغ نگویند؛ ولی دارای ملکه عدالت نباشند.

ممکن است با این تقریب از وکالت، اشکال ایشان وارد باشد- هرچند بیان دلالت بر وثاقت وکیل در امور مالی نیز گذشت^۳؛ اما نکته ای که بر آن تکیه شد، این بود که وکلای امام، به عنوان نماینده و جانشین حضرت تلقی شده و مسئولیتشان منحصر در مباحث مالی نبوده است؛ بلکه وظیفه ابلاغ تویعات، رابط بودن بین مردم و امام و پاسخ به پرسش های آنها را نیز داشته اند؛ بر اساس این تعریف از وکیل، وکالت دارای مفهوم وسیعی خواهد بود که منحصر در مسائل مالی نیست و اگر هم محور کار وکلا بر مسائل مالی قرار دارد، به این دلیل است که بقیه فعالیت های آنها مخفی بماند، وگرنه مسئولیت های وکلا -همان طور که گذشت- وسیع تر از مسائل مالی بوده است.

۱. همان، ص ۳۴۷.

۲. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۷۲.

۳. ص ۲۹.

اشکال سوم (وجود تعداد زیادی از وکلای مذموم): اشکال دیگری که آقای خوئی^۱ به آن اشاره کرده‌اند این است که طوسی^۲ وکلای امام را به دو دسته ممدوحین و مذمومین تقسیم کرده است که نشان از این دارد که لازمه‌ای بین وکیل بودن و ممدوح بودن نیست و وکیل هم می‌تواند مذموم باشد و از عدالت جدا شود. با این بیان دیگر نمی‌توان وکیل را حد وسط برای اثبات وثاقت و عدالت قرار داد و دلیل لفظی بر «کلُّ وکیلٍ ثقة» وجود ندارد تا اگر یک مورد نقض پیدا شد بتوان به بقیه موارد تمسک کرد؛ بلکه میزان، قاعده ملازمه میان وکالت و وثاقت است که با وجود یک نقض، دیگر کارایی نخواهد داشت.

پاسخ از این اشکال با مراجعه به کتاب غیبت طوسی روشن می‌شود؛ زیرا مراد از این عنوان این نیست که این وکلا در حال وکالت مذموم بوده‌اند؛ بلکه اینها بعداً مذموم شده‌اند! و اگر بپذیریم که مذمومین در حال وکالت مذموم بوده‌اند، اشکال به آقای خوئی نیز وارد خواهد شد؛ زیرا در برخی از وکلا -مانند علی بن ابی حمزة بطائنی و زیاد بن مروان قندی از سران واقفه- حتی نسبت به امور مالی آنها نیز ذم وارد شده است که بنا بر نظر ایشان باید پذیرفت که این وکلا در زمان وکالت اعتبار مالی نداشته‌اند و نباید حضرت آنها را در امور مالی وکیل قرار می‌داد؛ در حالی که با توجه به این نکته باید گفت این افراد در زمان امام، اشخاص ثقة‌ای بوده‌اند ولی به دلیل زندانی بودن امام در طی چند سال و در اختیار داشتن پول‌های فراوان و مطلق العنان بودن در عمل، بعد از شهادت حضرت از بازپس دادن اموال خودداری کردند و منحرف شدند.

شاهد این مطلب آنکه طوسی در بسیاری از موارد در توصیف وکلای ممدوحین، بقای بر توثیق آنها را نیز تذکر داده است. ایشان در توصیف معلی بن خنیس می‌نویسد: «کان من قوام أبي عبد الله... کان محموداً عنده و مضی علی منهاجه»^۳ و یا درباره محمد بن جعفر اسدی آورده است: «و مات الأُسدي علی ظاهر العدالة لم يتغير و لم يطعن علیه»^۴. از بیان این نکات در خصوص برخی از وکلای ممدوح روشن می‌شود که مذمومین از خط مستقیم خارج شده‌اند. حال باید به این مطلب پرداخت که با وجود این شأن و جایگاه برای وکلا، چگونه می‌توان

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۷۲.

۲. طوسی، کتاب الغیبة، ص ۳۵۱.

۳. همان، ص ۳۴۷.

۴. همان، ص ۴۱۷.

تصور کرد که چنین افرادی با این جایگاه دچار انحراف شوند؟ در پاسخ باید گفت: این جایگاه برای وکیل تنها در هنگام وکالت اوست و به معنای عدم امکان انحراف او نیست؛ لذا عنوان مذمومین برای افرادی است که بعداً منحرف شدند؛ مانند بلالی که سال‌ها خدمت کرد و به دلیل مسائل مالی و امور دیگر دچار انحراف شد.

حال با توجه به احتمال انحراف در وکلای ائمه علیهم‌السلام این پرسش مطرح می‌شود که از کجا باید فهمید که آیا وکیلی منحرف شده است یا نه؟ برای تعیین تکلیف این احتمال، سه راه وجود دارد: راه اول که موجب اطمینان به وثاقت وکیل خواهد شد - و شک را منتفی خواهد کرد - این است که سکوت ائمه علیهم‌السلام درباره وکلا، اماره عدم انحراف است؛ زیرا انحراف وکلا که نتیجه‌اش گمراهی مردم بوده است، نزد ائمه علیهم‌السلام اهمیت فراوانی داشته است و اگر وکیلی چنین انحرافی برایش رخ می‌داد، ائمه علیهم‌السلام ساکت ننشسته و توقیعاتی علیه او صادر و او را به مردم معرفی می‌کردند و اگر چنین افشاگری از سوی ائمه علیهم‌السلام اتفاق افتاده باشد، آشکار می‌شد؛ لذا عدم ذم وکیل، دلیل این است که دچار انحراف نشده است.

با توجه به این نکته در خصوص امثال معلی بن خنیس که وکالتشان ثابت و در مذمتشان مطلبی وارد نشده است، اطمینان به وثاقت خواهد آمد؛ در حالی که درباره مفضل بن عمر مطالبی در زمینه انحراف و خطابی شدن او وارد شده است^۱ که حتی اگر این نقلیات ضعیف هم باشد؛ دیگر نمی‌توان او را توثیق کرد.

راه دوم - که در فرض عدم اطمینان به وثاقت و فرض شک است - تمسک به استصحاب وثاقت است که نتیجه آن عدم انحراف وکیل تا زمان اثبات خلافش است.

نکته مهمی که باید تذکر داد - و می‌توان به عنوان سومین راه برگزید - این است که چون مهم، توثیق هنگام نقل روایت از وکلا است، می‌توان گفت حتی اگر وکیلی منحرف شده باشد، این نکته مسلم است که ثقات در زمان انحراف، از آنها چیزی اخذ نمی‌کردند؛ زیرا انحراف وکیل بر آنها پوشیده نمی‌ماند و دیگر از چنین فردی نقل نمی‌کردند و با این بیان حتی می‌توان نقلیات مفضل بن عمر را بر فرض خطابی شدن تصحیح کرد؛ زیرا اگر این انحراف رخ داده باشد بر روایت پوشیده نمانده است و دیگر از او نقل نمی‌کردند.

۱. همان، ص ۳۴۷؛ نجاشی، رجال النجاشی، ص ۴۱۶؛ کشی، رجال الکشی، ص ۳۲۱.

نتیجه آنکه بنا بر مطالب بیان شده، اولاً وکلا توثیق می‌شوند و ثانیاً حتی روایت‌های وکلای مذمومین نیز به این تقریب که این روایات در زمان وکالت و استقامت و نه بعد از انحراف است، تصحیح می‌شوند.

دلالت خدمتکار امام بودن بر وثاقت

برخی مدعی شده‌اند که خدمتکار و حتی دربان امام بودن نیز دال بر وثاقت است. در تقریب این ادعا ممکن است به روایت «قُرَى ظَاهِرَةً» تمسک شود. در این روایت محمد بن صالح همدانی از اذیتی که به خاطر روایت «قَوْمَانَا وَ خَدَّامِنَا شَرَّارِ خَلْقِ اللَّهِ» به او رسیده گله کرده که حضرت در پاسخ می‌فرماید: «أَنْتُمْ الْقُرَى الظَّاهِرَةُ»^۱ که در صورتی که «خَدَّامِنَا» را دارای مفهومی عام بدانیم که خدمه و دربان‌ها را هم شامل شود بر ادعا دلالت خواهد داشت.

به نظر می‌رسد این تقریب صحیح نیست و اشکالات متعددی دارد:

اشکال نخست: در این روایت تعبیر «خَدَّامِنَا» در کنار «قَوْمَانَا» آمده است که این احتمال را به ذهن می‌رساند که این دو تعبیر هم‌معنا و مراد از آنها وکلا باشد؛ ولی حتی اگر مراد اعم و شامل خدمه و دربان ائمه علیهم‌السلام هم باشد این پرسش مطرح خواهد شد که با توجه به اینکه محمد بن صالح همدانی وکیل امام بوده - و نه دربان حضرت! - چگونه می‌تواند مراد از «أَنْتُمْ الْقُرَى الظَّاهِرَةُ»، «خَدَّامِنَا وَ قَوْمَانَا» باشد؟! در حالی که قدر متیقن از این تعبیر، وکلا هستند و شامل خدام نمی‌شود. در واقع حضرت می‌فرماید حتی اگر روایتی که گفتی درست باشد، شما وکلا را شامل نخواهد شد.

اشکال دوم: روال طبیعی در این‌گونه مناصب و حتی درباره همسران^۲ ائمه علیهم‌السلام، وجود اشخاص گمراه و خائن در بین آنها است - که خود ائمه علیهم‌السلام نیز این مطلب را تذکر داده‌اند - و لذا ملازمه‌ای بین این مناصب و وثاقت وجود ندارد.

دلیل این نکته نیز این است که ائمه علیهم‌السلام در امر انتخاب خادم و همسر، بر اساس علم باطنی خود عمل نمی‌کردند؛ بلکه بر اساس قواعد ظاهری عمل می‌کردند و حتی در مواردی

۱. صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۳.

۲. مثل همسر امام حسن و امام جواد علیهم‌السلام و یکی از همسران امام باقر علیه‌السلام که با وجود علاقه حضرت به او به دلیل تنقیص امیرالمؤمنین (کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۵۵) وی را طلاق داد.

برخی از خدام، حضرت را به عنوان امام نیز نمی‌شناختند - مانند یکی از خادمان امام عسکری علیه السلام - و همین نیز یک امر طبیعی بوده است تا خدمتکارهای اصلی از خدمتکارهای فرعی تشخیص داده نشوند و متولیان اصلی امور ائمه علیهم السلام بر دشمنان مشتبه شود تا دستگیر نشوند. نکته اصلی این است که اساساً در یک نظام تقیه‌ای باید افراد سرّی و غیر سرّی در کنار هم قرار گیرند تا شناخته نشوند و نتیجه این تدبیر نیز این است که هیچ‌گاه شخصی به خاطر خدمتکاری امام دستگیر نشده است.

نکته‌ای که این امر را تأیید می‌کند این است که مفهوم امامت، در ذهن بسیاری از مردم و حتی بسیاری از اصحاب بزرگوار ائمه علیهم السلام نیز وجود نداشته است و امامت یک مفهوم شیعی خالص بوده است و این اصحاب نیز حضرات را نه به عنوان امام معصوم، بلکه به عنوان مجتهدینی مفترض الطاعه و مقداری بالاتر از مراجع امروز، اطاعتشان را لازم می‌دانسته‌اند و به همین نکته است که اگر اصل امامت به عنوان سرّی از اسرار الهی، فاش می‌شد، اصحاب را توبیخ می‌کردند.^۲

بدین ترتیب خادم و دربان امام بودن تنها با انجام فسق‌های بسیار بد تنافی داشته است^۳، وگرنه نیاز به ثقه بودن نداشته است.

اشکال سوم: دلیل سومی که ملازمه بین خادم بودن و وثاقت را از بین می‌برد، وجود خائنان در بین خادمان است، به طوری که خود ائمه علیهم السلام نیز از آن مطلع بوده‌اند.^۴ البته ممکن است حضور برخی خدمه منحرف در دستگاه ائمه علیهم السلام تاکتیکی برای حفظ افراد خوب و کارا بوده باشد؛ چون بحث خادم به خلاف مسئله وکالت که مبتنی بر خفا بوده^۵ و با عناوین مبهم یاد می‌شده است، مسئله‌ای ظاهر بوده است؛ لذا استفاده از این افراد، نظامشان را

۱. نمونه‌ای از خادمینی که حضرت را به عنوان امام نمی‌شناسد، خادم امام حسن عسکری علیه السلام است که در روایت از او به شاکری - به معنای نوکر و با تعبیر چاکر - یاد شده است که در مقابل پولی که برای بیان اوصاف حضرت می‌گیرد، تنها به بیان این نکته اکتفا می‌کند که «کان أستاذی صالحاً من بین العلویین لم أر قط مثله» (طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۱۵)؛ یعنی استادم سید بزرگوار و علوی خوبی بود که سیدی به این خوبی ندیدم!

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۲۳.

۴. کشی، رجال الکشی، ص ۲۵۰.

۵. طوسی، کتاب الغیبه، ص ۳۴۷.

دچار مشکل نمی کرده است.

در واقع همان طور که حسین بن روح خدمتکاری را که معاویه را لعن کرده بود، اخراج کرد^۱ به همین صورت می تواند برای این گونه امور، خدمتکاران غیر شیعه را استخدام و خدمتکار خوب را در بین افرادی گمراه مخفی کند؛ همان طور که در وصیت امام صادق علیه السلام با نام بردن از افراد غیر صالح این امر را مخفی داشتند.^۲

جمع بندی و نتیجه گیری

با توجه به اطلاعاتی که در خصوص بحث وکالت از منابع معتبر به دست آمده است، روشن می شود که وکالت عنوانی تشکیلاتی بوده که با تعابیر مختلفی چون ثقه، ناحیه، قوام، باب و مانند آن بیان شده است. این جایگاه دارای شئون مهمی از جمله وساطت بین امام و مردم بوده است و در واقع جایگاه جانشینی ائمه علیهم السلام را داشته و تمامی امور ایشان به آنها واگذار می شده است که امور مالی تنها یکی از وظایف ظاهری آنها بوده است. انجام برخی معجزات به دست وکلا، تأکید ائمه علیهم السلام به لزوم اطاعت از آنها و اطلاع داشتن از اسرار مهم ائمه علیهم السلام در امور مختلف، نشان از جایگاه رفیع امر وکالت داشته و شکی باقی نمی گذارد که این اشخاص در زمان وکالت، شأنی بسیار بالاتر از وثاقت داشته اند؛ درحالی که عناوینی مثل خادم، قهرمان و مولی با توجه به وظایف محول به آنها، هیچ گونه دلالتی بر توثیق صاحبان خود ندارند و تنها بر پرهیز از برخی گناهان بزرگ دلالت می کند.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الثلج بغدادی، محمد بن احمد، تاریخ أهل البيت نقلاً عن الأئمة علیهم السلام، تحقیق محمدرضا جلالی حسینی، قم: آل البيت علیهم السلام، ج ۱، ۱۴۱۰ ق.
۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، تحقیق محمود محمد طنحی، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ج ۴، ۱۳۶۷ ش.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق غفاری، تهران: اسلامیه، ج ۲، ۱۳۹۵ ق.

۱. همان، ص ۳۸۶.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰.

٤. _____، عيون أخبار الرضا عليه السلام، تحقيق مهدي لاجوردی، تهران: نشر جهان، چ ١، ١٣٧٨ق.
٥. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، قم: علامه، چ ١، ١٣٧٩ق.
٦. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بيروت: دار الفكر للطباعة، چ ٣، ١٤١٤ق.
٧. اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام، محلاتی، تبریز: بنی هاشمی، ١٣٨١ق.
٨. حائری، کاظم حسینی، أساس الحكومة الإسلامية، بيروت: مطبعة النيل، چ ١، ١٣٩٩ق.
٩. خصیبي، حسین بن حمدان، الهداية الكبرى، بيروت: البلاغ، [بی تا]، ١٤١٩ق.
١٠. خویی، ابو القاسم موسوی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، [بی جا]: [بی تا]، [بی تا].
١١. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: آل البيت عليهم السلام، چ ١، ١٤٠٩ق.
١٢. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق خراسان، مشهد: نشر مرتضی، چ ١، ١٤٠٣ق.
١٣. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، تحقیق آل بحرالعلوم، نجف: مكتبة الرضوية، چ ١، [بی تا].
١٤. _____، کتاب الغیبة للحجة، تحقیق ناصح، قم: دار المعارف الإسلامية، چ ١، ١٤١١ق.
١٥. _____، رجال الطوسی، تحقیق قیومی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، چ ٣، ١٣٧٣ش.
١٦. علامه حلی، حسن بن یوسف، رجال العلامة الحلی، بحرالعلوم، نجف: دار الذخائر، چ ٢، ١١٤١ق.
١٧. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، محلاتی، تهران: المطبعة العلمية، چ ١، ١٣٨٠ش.
١٨. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه امام مهدي عليه السلام، چ ١، ١٤٠٩ق.
١٩. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی - إختيار معرفة الرجال، حسن مصطفوی، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چ ١، ١٤٠٩ق.
٢٠. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، غفاری و آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامية، چ ٤، ١٤٠٧ق.
٢١. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: کنگره شیخ مفید، چ ١، ١٤١٣ق.
٢٢. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسين، چ ٦، ١٣٦٥ش.